

بر فراز کاخ صدام

صه ماجرای مأموریت خلبان شهید فریدون ذوالفقاری که برای اولین بار توانست از کاخ صدام در شهر بغداد عکس برداری کند

📖 **[شهروند]** کتاب «فرمانده گردان ۱۱» را مهدی بابامحمودی بر اساس زندگی خلبان شهید فریدون ذوالفقاری، فرمانده گردان ۱۱ نوشته و به تازگی منتشر شده است. شجاعت این دلاورمرد ایران‌زمین بین خلبان‌های ایرانی معروف و مشهور بود و بخش اعظم مأموریت‌های شناسایی در خاک عراق را او بود که در طول سال‌های دفاع مقدس انجام داد. شهید ذوالفقاری سرانجام در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۵ در حالی‌که عراق به شدت از آسمان منطقه جزیره مجنون توسط موشک‌های سام ۲ و هواپیماهای میراژ دفاع می‌کرد، در عملیاتی ترکیبی درگیر شد و به شهادت رسید. ماجرای بازگردان پیکر این خلبان رشید از عراق، آن هم در اوج سال‌های جنگ، خاطره‌ای است خواندنی که در روزهای آتی، آن را خواهیم آورد. اما در گزارش امروز سراغ یکی از مأموریت‌های خطرناک خلبان ذوالفقاری رفته‌ایم که عکسبرداری از کاخ صدام در بغداد و چندین منطقه مهم دیگر بود. آنچه در ادامه می‌خوانید، بر اساس کتاب «فرمانده گردان ۱۱» است با روایت خلبان شهید فرج‌الله فرسیایی که در آن روز همراه شهید ذوالفقاری بود. شهید فرسیایی سال ۱۳۶۱ حین عملیات هوایی جانباړ شد و بعدها نیز به شهادت رسید. شیوه روایت شهید فرسیایی هم نکاتی آموختنی دارد چراکه در طول ذکر خاطرات با لحنی بسیار ستودنی و مورد احترام از فرمانده شهید خود یاد می‌کند.

موقعیت یابی دقیق کاخ صدام

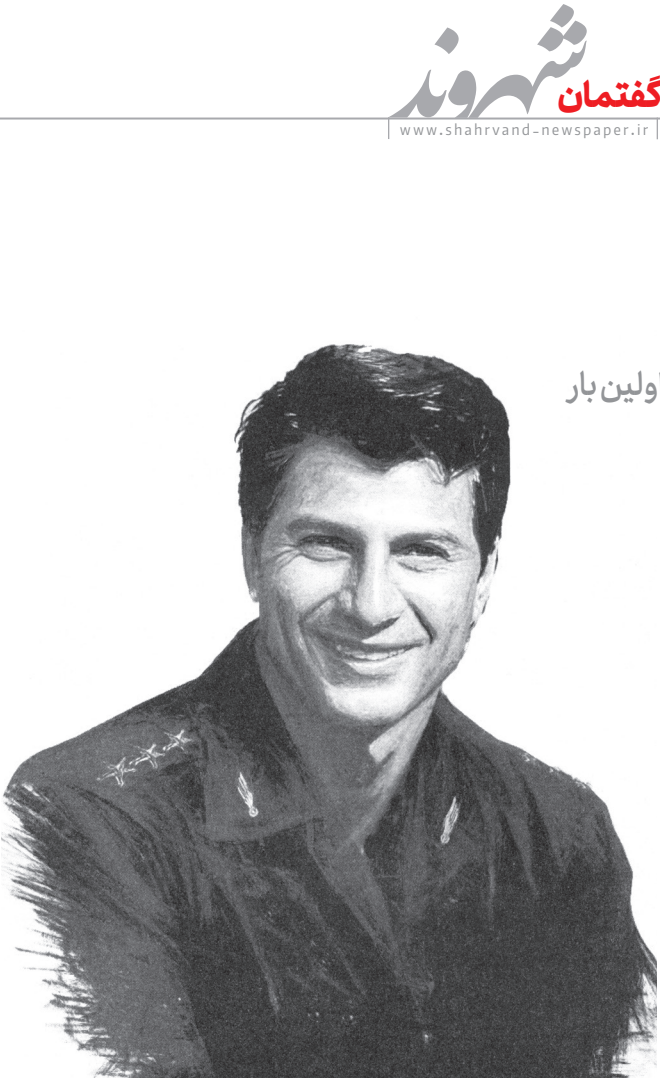
در ماه اول جنگ طی پروازهای متعدد شناسایی، اهداف مهمی از عراق مد نظر بود و عکسبرداری از بغداد هم برنامه‌ریزی شد. بعد از برگشت آر اف-۴ از این مأموریت، عکس‌های استراتژیکی از ساختمان وزارت کشور ومجلس عراق گرفته شد. ایران از این عکس‌ها بیشترین بهره‌برداری را کرد و انعکاس بالایی یافت. هم‌زمان با این جریان از دفتر فرماندهی کل قوا دستوری با این مضمون ابلاغ شد: «یک پرواز شناسایی برای موقعیت‌یابی دقیق کاخ ریاست جمهوری رژیم عراق به منظور بهره‌برداری گردان‌های شکاری در جهت بمباران این هدف استراتژیک صورت گیرد!»

شهروند: جنگنده شناسایی آر اف-۴، نمونه شناسایی-عکاسی جنگنده معروف اف۴ فانтом است. تصاویری که در طول دوران دفاع مقدس توسط جنگنده‌های آر اف-۴ ثبت شد، همواره گره‌گشای عملیات‌های بزرگ ۸ سال جنگ تحمیلی بود.

دو درجه منحرف شوید، بی‌فایده است!

ما از طریق عناصر اطلاعاتی مستقر در خاک عراق اطلاع داشتیم‌که کاخ صدام در ساحل رود «دجله» در منطقه‌ای است که به آن منطقه سبز بغداد می‌گویند اما در هر پرواز با توجه به کثرت ساختمان‌های بزرگ دولتی در منطقه سبز و پدافند شدید، عبور مستقیم از روی سر آن، با موفقیت همراه نشده بود. چون خلبانان آر اف-۴ برای تهیه این نیازمندی اطلاعاتی می‌بایست درست از روی سر کاخ رد می‌شدند. در این گونه پروازها برای افرادی که اطلاعات تخصصی ندارند باید بگویم اگر خلبان شناسایی حتی دو درجه از مسیر درست منحرف شود، هدف خارج از چشم دوربین افتاده و به هیچ وجه موضوعی که قابل بهره‌برداری

در هواپیمای آر اف-۴، شما نمی‌توانید سرعت و ارتفاع را انتخاب کنید تا پرنده خودش به‌صورت خودکار عوارض زمین را دنبال کند. در هواپیمای آر اف-۴، این کار به‌صورت دستی و تماماً با تکیه بر مهارت خلبان صورت می‌گیرد. در این ارتفاع، هواپیما نسبت به آتش توپ‌های پدافندی بسیار آسیب‌پذیر بوده راه گریز از این خطر، گرفتن سرعت بالای ۸۰۰ کیلومتر بر ساعت است! در این سرعت و ارتفاع اگر اشتباه کوچکی کنید، کار تمام است!



باشد در عکس‌ها پیدا نخواهد شد.

سوغاتی‌هایی که از زمین به ما می‌دادند!

آسمان شهر بغداد هم این‌طور نبود که اگر مثلاً در حمله نخست موفق به عبور از روی سر کاخ شدید، برای بار دوم و یا سوم نیز تلاش‌تان را تکرار کنید. شدت آتش زمین به هوا و گشت رزمی رهگیرهای نیروی هوایی ارتش عراق به حدی شدید بود‌که هر کدام از آر اف-۴‌های اعزام شده برای این مأموریت دست خالی برنمی‌گشتند و گلوله یا گلوله‌هایی به عنوان سوغاتی همراه خودشان به تهران می‌آوردند. در یکی از همین پروازها که به قصد شناسایی بغداد انجام شده بود، من به چشم خودم در پایگاه یکم شکاری تهران دیدم که قسمت «انتهایی موتور» سمت چپ جنگنده جناب بهرام ایکانی و ناصر رضوانی (از هم‌زمانم)، بر اثر اصابت موشک کاملاً از جا کنده شده بود. ارتش عراق هم حفاظت و پدافند از پایتخت را چند برابر می‌کرد. اما با وجود اینکه فرمانده گردان شناسایی، جناب فریدون ذوالفقاری هر بار بر عدم توان گردان در پیدا کردن آن سوزن در انبار کاه و در آن جهنم آتش تأکید می‌کردند، از ستاد مشترک دستور مؤکدتری بر انجام دوباره و هرچه سریع‌تر و دقیق‌تر این مأموریت، به گردان ابلاغ می‌شد.

اصرار دارید گردان شناسایی را نابود کنید؟!

تازه‌ترین پرواز برای عکسبرداری از کاخ صدام، باز هم بی‌نتیجه مانده بود و فرمانده گردان این بار در گزارش تمام‌کننده‌ای به سلسله مراتب، عدم امکان انجام صددرصدی این مأموریت را به عرض رساند و تأکید کرد در صورت پافشاری بر انجام این تصمیم و با

گفتم: «سمت ۳۵۰ درجه، پادگان الناجی.»

۲۵ فریم در هر ثانیه

چشم انسان به‌طور طبیعی قادر به ثبت ۲۵ فریم تصویر در یک ثانیه است. اگر جسمی که در محدوده دید فرد، از یک سرعت به‌خصوصی تجاوز کند، چشم دیگر قادر به کشف موقعیت جسم به‌صورت لحظه‌ای و ارسال به‌موقع اطلاعات به مغز برای فرمان دادن به دست و پا نیست. سرعت ۸۰۰ کیلومتر بر ساعت در ارتفاع پایین، همین بلا را سر نفرات توپ‌های پدافند ضد‌هوایی شهر بغداد می‌آورد و آن‌ها تا موفق به کشف موقعیت تقریبی ما می‌شدند، جنگنده ما از آن‌ها رد شده بود و من به‌صورت مکرر، خط سیر گلوله‌هایی را می‌دیدم که به‌اصطلاح، موفق به زدن «رد پای» شکاری ما



می‌شدند، نه خود ما!

باید دو بار از روی سرشان رد شویم!

پادگان الناجی هم به‌صورت کامل عکسبرداری شد و این بار جناب ذوالفقاری چون گفته بودند که ما حتماً باید دو بار از روی سر بغداد رد شویم، سمت ۱۶۰ درجه را گرفته و دوباره وارد آسمان منطقه سبز شدند. بعد هم گفتند: «بعدی؟» گفتم: «نیروگاه هسته‌ای تموز؛ جایی که پدافند نیروگاه عراق کاملاً منتظر ما بود! اما درباره پدافند ضد هوایی عراق، این‌طور برداشت نکنید که نفرات پدافندشان دست‌وپا بسته بودند یا اینکه می‌ایستادند تا ما بیاییم و «رد دود» ما را بزنند! خیر! قبل از ورود ما به آسمان تحت اختیارشان، چنان دیوار آتشی درست می‌کردند که عبور از آن

توجه به شرایط محافظت از بغداد، گردان شناسایی به زودی دو خلبان و یک هواپیما را از دست خواهد داد! این گزارش که به ستاد ارسال شد، کار به بعد از ظهر نکشید که دیدیم بنی صدر به همراه شهیدان ولی‌الله فلاحی، جواد فکوری و مرحوم تیمسار قاسم علی ظهیرنژاد به پایگاه یکم شکاری و مستقیم به ساختمان سه طبقه گردان شناسایی آمدند. همه در سالن توجیه گردان جمع شدیم و بنی‌صدر این بار با تأکید بیشتر بر شناسایی کاخ صدام به منظور بمباران آن در آینده نزدیک گفت: «این پرواز هر طور شده و به هر قیمتی باید انجام شود.» جناب ذوالفقاری بلند شدند و گفتند: «من در گزارش آخر، خطر فوق‌العاده بالای انجام پرواز مداوم روی آسمان بغداد را به عرض شما رساندم. اگر شما اصرار دارید که گردان شناسایی را از بین ببرید و خلبانان را به کشتن بدهید، خب رک بفمایید و خیال ما را راحت کنید.» خدایش سرسلسله شهدای نیروهای مسلح ایران قرار دهد شهید والا مقام فریدون ذوالفقاری، فرمانده گردان ۱۱ شناسایی را. انسانی بسیار رک و صریح بودند و با هیچ کسی تعارف نداشتند. جناب فکوری، فرمانده گردان شناسایی فریدون ذوالفقاری را خوب می‌شناخت و می‌دانست ایشان مطلقاً این حرف را از روی احساس یا ترس نمی‌زنند. خلبانان کابین جلو گردان تا آن روز همگی یک بار به بغداد پرواز کرده بودند اما فرمانده گردان جناب ذوالفقاری دوبار برای عکسبرداری به آسمان این شهر رفته بودند. در واقع فرماندهان می‌دانستند ذوالفقاری، فرمانده پشت میزنشین و عاقبت‌طلبی نیست و برای هر ماموریت خطرناکی، اول از همه و جلوتر از همه پیش‌قدم و پیش‌آهنگ است. مطلقاً زیر بار زور نمی‌رفتند و چون کاملاً سوار بر کار و حرفه‌شان بودند فرماندهان ارشد نمی‌توانستند با جواب سربالا دست به سرشان کنند.

شهروند: نکته قابل تأمل این بخش از خاطره این است که بنی‌صدر با وجود تأکید فرمانده گردان شناسایی، خلبان شهید ذوالفقاری، باز هم بر این شناسایی تأکید داشت و چندان برایش مهم نبود که چه اتفاقی قرار است برای خلبانان بیفتد.

لقب «فرمانده گردان» برانده‌اش بود...

چند روز بعد جناب ذوالفقاری، خلبانان را خواستند و در جمع حاضر در سالن تجمع گفتند: «آقایون! همان‌طور که ملاحظه فرمودید، فرماندهان همچنان بر انجام مأموریت تأکید دارند. این بار، بار آخری است که برای عکسبرداری از این شهر با هدف کاخ صدام می‌ریم، به همین علت و با توجه به اینکه من نسبت به بقیه آقایون کابین جلو بیشتر به بغداد رفتم، بدون رعایت نوبت پروازی، این بار هم خدمت خواهم رفت. برای این پرواز هم از بین بچه‌های کابین عقب، با فرسیایی می‌رم!»

جناب ذوالفقاری فرمانده گردان می‌دانستند که نوبت پرواز بعدی به بغداد نوبت من نیست و برای اینکه بدانند من رسیدم‌ام و اعتراضی می‌کنم یا نه، فرمودند: «فرسیایی، آماده‌ای؟!» واقعاً لقب «فرمانده گردان» لقب سزاواری برای‌شان بود و این لقب به زیبایی هرچه‌تمام‌تر در کنار نام فریدون ذوالفقاری قرار می‌گرفت. جناب ذوالفقاری می‌توانستند جمله «من با فرسیایی خواهم رفت.» را به صورت دستوری به من ابلاغ کنند اما نکردند و این از بزرگی منش و درک جایگاه فرماندهی گردان در نزد این مرد حکایت دارد.

در خانواده‌ای ثروتمند بزرگ شده بود اما...

البته این را برای‌تان بگویم؛ فریدون ذوالفقاری با آنکه در خانواده ثروتمندی متولد شده و به اصطلاح در ناز و نعمت بزرگ شده بود به هیچ وجه انسان نازپرورده و سست‌عنصری نبود؛ برعکس، فردی بسیار مصمم و قلندر بودند. در جواب سوال آماده‌ای؟ اگر من اعتراض می‌کردم که «نوبت من نیست!»، مطمئناً خلبان دیگری را انتخاب می‌کردند اما مگر می‌شد در جواب این شخصیت عظیم و این مرد بزرگ پروازهای شناسایی برون مرزی و کسی که خیلی‌ها آرزوی پرواز با او را داشتند «نه» گفت؟! به علاوه، با شناخت نسبتاً بیشتری که ما نسبت به دیگر هم‌زمان در پرواز بغداد داشتیم، امید این می‌رفت که این بار کاخ صدام، شناسایی شده و این غائله ختم به خیر شود. بدون اینکه مکث و ترسی به خود راه دهم، بلافاصله جواب دادم: «بله جناب سرگرد!»

فرمانده گردان لبخندی زدند و سری تکان دادند و فرمودند: «فرسیایی! به امید خدا فردا می‌ریم بغداد! به جای یک دور هم دو دور روی هدف می‌ریم!» پرواز برای فردا صبح برنامه‌ریزی شده بودو در نتیجه قسمت اعظم خلبانان گردان را که یا فردا پرواز نداشتند یا بعد از ظهر پرواز داشتند نمی‌دیدیم. به همین علت با همه آنها خداحافظی کردیم. این وداع رنگ و بوی دیگری داشت. همه هم‌زمان دست کم یک بار را به بغداد رفته بودند و می‌دانستند پدافند بغداد چیست؟ حالا با آن شدت پدافند قرار بود ما دو دور کامل روی آسمان این شهر پرواز کنیم.

وحشتناک بود. این مهارت جناب ذوالفقاری بود که با وجود دیوار آتش و انبوه شلیک‌ها روی ما، با سرعت بالا و فرصت کمی که داشت، از لایه‌ای دیوارهای آتش، روزنه‌ای برای عکسبرداری از هدف و گریز از آتش پیدا می‌کرد و می‌رفت. بعد از آن هم دوباره می‌گفت: «بعدی!» در همین وضعیت بود که از کارخانه اسلحه‌سازی و مهمات‌سازی منطقه «المسیب» هم عکسبرداری کردیم.

قرار نیست برگردیم!

در این لحظه ایشان برای اینکه قدرت و جنگندگی‌شان را نشان بدهند و روحیه مرا بالا ببرند، به طنز گفتند: «فرسیایی! قرار نیست برگردیم!» به زبان آوردن چنین کلماتی در آن استرس‌های بی‌پایان در وسط خاک دشمن، از کسی برمی‌آید که کاملاً بر احساسات و رفتار خود تسلط داشته باشد و این کار هر کسی نیست! نفس عمیقی کشیدم و گفتم: «خیر جناب سرگرد! سمت ۲۲۵ درجه! غرب کرپلا!» به این ترتیب از مناطق مهم آنجا هم عکسبرداری کردیم. آن روز شناسایی شهر بغداد به‌طور کامل و دقیق صورت گرفت و این بار، کاخ صدام، درست وسط یک عکس خوش‌زائو، به شکلی که به‌راحتی توسط خلبانان شکاری قابل بهره‌برداری باشد، ثبت و ضبط شد. اما حمله به کاخ، نه در همان زمان، بلکه بعدها از مبدأ «پایگاه هوایی همدان» صورت گرفت. اما ما در آن روز با مأموریتی صددرصد موفقیت‌آمیز، با شناسایی دقیق و کامل ۹ هدف بسیار استراتژیک، به خانه برگشتیم.